

شروین احمدی، دبیر بخش فارسی مجله لوموند دیپلماتیک پرچم دموکراسی از دست سرمایه داری خارج می شود

نویسنده: مهرداد ناظری - روزبه زعفرانی

ما در جهانی از تناقض ها زندگی می کنیم، تناقض هایی که روز به روز فرصت های کم تری برای پیشرفت اقتصادی پیش روی کشورهای در حال رشد می گذارند.

اگر تا قبل از ۱۹۹۷ در جهان کشورهایی همچون مالزی و سنگاپور توانستند به طور معجزه آمیزی در بازارهای جهانی ادغام شوند و راه رشد سرمایه داری را در آسیا نهادی سازند، اما امروز پیامدهای جهانی شدن در سایه جریان آزادسازی سرمایه برای اکثر کشورهای آسیایی مصیبت فراوانی به بار آورده است، به طوری که امروز يك آلترناتیو قدرتمندی در برابر گسترش بی حد و مرز جهانی شدن پدید آمده و حداقل روبه فعلی آن را با چالش های جدی روبه رو ساخته است. در اینباره شروین احمدی دبیر بخش فارسی مجله لوموند دیپلماتیک و محقق مسایل اجتماعی-سیاسی معتقد است: «زندگی مردم در کشورهای سرمایه داری به مسابقه دوی ماراتن بی پایانی در پشت سبد فروشگاه های بزرگ تبدیل شده است که دیگر نمی توان در چنین فضایی به يك توسعه جهانی و دنیای بهتر و خوشبخت تر دلخوش بود.» درخصوص تحولات اخیر نظام سرمایه داری و آینده روند تغییرات در جهان گفت وگویی با وی انجام داده ایم که در پی می خوانیم.

چرا اهداف احزاب سوسیالیست که برای آن تلاش های زیادی شده بود اجرایی نشد و روی کاغذ باقی ماند؟ آیا به واقع بین نظریه و عمل فاصله ایجاد شده است؟ به نظر من سرمایه داری وارد دوران تاریخی جدیدی شده است. جهانی شدن، از نوع جدیدش دگرذیسی های عمیقی را پدید آورده و اولین اثر آن از بین رفتن دولت های محلی است. حتی دولت های رفاهی که ثمره سوسیال دموکراسی هستند و در درجه اول روی قدرت دولت شکل می گیرند، امروز تضعیف شده اند. امروز دیگر فرق نمی کند

که شما به يك دست راستی رای بدهید یا دست چپی. چون در کل، دولت ها، اعمال قدرت را از دست داده اند. بر همین مبنا آن ها پذیرفتند که سرمایه داری شکل موجودش غیرقابل انکار است که باید خود را با آن تطبیق بدهند.

آیا شما تصور می کنید نظام سرمایه داری وارد دورانی شده که حتی در نظریات مارکس هم به آن اشاره نشده است؟

در واقع برعکس است. دنیای سرمایه داری وارد مرحله ای شده است که وجود اتحاد شوروی سوسیالیست جلوی آن را گرفته بود. در واقع تا زمانی که شوروی وجود داشت، به نوعی مجموع کشورهای سرمایه داری مجبور به عقب نشینی در مقابل خواست مردم بودند. این عقب نشینی پذیرفته شده، سرمایه داری که اغلب در مبارزات سوسیال دموکرات ها دیده می شد، دولت های رفاه را به وجود آورد. فروپاشی اتحاد شوروی، سرمایه داری را به آن چیزی که در قرن ۱۹ بود بازگرداند.

آیا اهداف سوسیالیست ها در عصر پسامدرن تغییر کرده است؟ روزگاری آن ها شعار عدالت و رستگاری برای همه را می دادند آیا این شعارها فراموش شده است؟

در مورد سوسیالیست ها آنچه امروز اتفاق افتاده و به شدت هم پیش می رود این است که در واقع سازوکار مصرف، نوعی از فاشیسم را جایگزین سیستم های کلاسیک صنعتی کرده است. زندگی مردم در کشورهای سرمایه داری به مسابقه دوی ماراتن بی پایان در پشت سبد فروشگاه های بزرگ تبدیل شده است که در جذب و حل شدن در سیستم مصرف، تمام حقوق مدنی خود را به سیستم ها واگذار می کنند. در واقع شهروندان در نوعی کمای عمومی با يك حافظه کوتاه مدت راجع به وقایع به سر می برند و تمام سیستم از قبیل رسانه ها هم در همین جهت گام برمی دارند. اگر مارکس در این شرایط زنده بود، می گفت: «ترياك توده ها رسانه ها هستند، چرا که از نظر او جذب در سیستم مصرف است که همه چیز را نابودخواهد کرد. در چنین فضایی است که تمام روابط انسانی، فرهنگی، اجتماعی تبدیل به کالا می شود و بعد مصرفی پیدا می کند. کالایی شدن همه ابعاد زندگی همان چیزی است که مارکس پیش بینی کرده و به وجود آمدن سیستم سوسیالیسم در واقع جایگزینی در برابر آن بود. این اساس نظر مارکس است که تئوری عمومی دموکراسی را به چالش می کشد.

به تعبیری می‌خواهید بگویید دموکراسی درانتخاب افراد وجود دارد ولی در محتوا و برابری فرصت‌ها، خیر؟

برابری فرصت‌ها در سیستم سرمایه‌داری پیشرفته معنی نمی‌دهد. در واقعیه همین دلیل است که پدیده عدم شرکت در رای‌گیری‌ها گسترش پیدا می‌کند. این در واقع پروسه‌ای است که در جهان سوم تشدید شده است مردم به دولت‌ها رای می‌دهند در حالی که دولت‌ها ابزار سنتی خود را برای پیشبرد اهدافشان از دست داده‌اند. در نتیجه مفهوم دولت که بعد اصلی دموکراسی است زیر سوال می‌رود.

دولت چگونه می‌تواند از يك سو در بافت قدرت باشد و از سوی دیگر نقش اساسی در اجرای دموکراسی بازی کند؟

جهان در جهت از بین بردن این قدرت‌ها عمل می‌کند و به همان شکل که مارکس پیش‌بینی کرده بود، ضرورت به وجود آمدن يك دولت جهانی در پیش روی بشریت مطرح است. امروز دولت‌ها نمی‌توانند مفهوم پیدا کنند مگر این که ابزارهای جهانی در اختیار داشته باشند در غیر این صورت سازوکار بازار تمام محتوای دولت‌ها را از بین خواهد برد. با هیچ نوع ابزار دولتی نمی‌توان جلوی يك سرمایه‌دار که در فرانسه فعالیت می‌کند را گرفت که کارگاه تولیدی‌اش را به چین و کشورهای اروپای شرقی منتقل نکند. جایی که ارزش افزوده به حداکثر خودش می‌رسد. راه نجات از این مخمصه فقط به وجود آمدن يك سری قوانین، توسط يك دولت جهانی است. این بازار جهانی به وجود آمده در جهان، تمام قوانین محلی را از بین می‌برد. در نتیجه يك نوع وجدان طبقاتی از نو در کشورهای صنعتی در حال متولد شدن است.

اما به نظر می‌رسد مردم هنوز هراسی که از گروه‌ها و احزاب دست‌چپی چه از نوع سنتی و چه از گروه‌های مدرن دارند، ناشی از ایجاد يك دولت بزرگ است؟ این هراس درست و طبیعی است و نتیجه تجربه چیزی است که يك دورانی به آن خصوصی‌سازی می‌گفتند. امروز کم‌تر کسی می‌تواند در جهان از دولتی کردن سیستماتیک دفاع کند. ولی ما از سوی دیگر می‌بینیم که وقتی همه چیز در اختیار بازار قرار داده می‌شود و نقش دولت به کلی حذف می‌شود، ویرانه‌ای از سرمایه‌داری باقی

می ماند که غیرقابل تصور است. سرمایه داری با سازوکارهای خودش هیچ ضرورتی را در تامین حداقل ضرورت های اختصاصی و اجتماعی مردم احساس نمی کند و نمی تواند به آن توجه داشته باشد. دولت باید این نقش را بازی کند و درست همین سازوکار بازار آزاد است که محتوای دموکراسی را زیر سوال برده است. به طور سیستماتیک نظریه پردازان سرمایه داری، چپ ها را به عنوان نمایندگان استبداد نشان می دهند. اما واقعیت این است که در سال های آینده مخرج مشترکی که احزاب چپ را به هم پیوند می دهد تلاش برای محتوا دادن به دموکراسی است. یعنی پرچم دموکراسی برای اولین بار در تاریخ از دست سرمایه داری خارج می شود و در دست نیروهای دموکراتیک قرار می گیرد. نظرتان در مورد الگوی چینی چیست؟ آن ها به نوعی بحث سوسیالیسم بازار را مطرح کرده اند، فکر می کنید الگوی چینی قابل تعمیم به جهان امروز هست و الگوی موفقی به شمار می رود؟

الگوی چینی نشان دهنده این است که سرمایه داری برای گسترش خودش نه به دموکراسی احتیاج دارد و نه دموکراسی جزو ذات آن است و سیستم های متمرکز بهتر می توانند سرمایه داری را به وجود آورند. آن چیزی که در چین اتفاق می افتد این است که ۱۵۰۰ کالری ای که برای زنده بودن فرد نیاز است در این کشور ارزان تر از هر جای دیگری به دست می آید.

چین يك سرمایه داری بسیار قوی متمرکز است و با استفاده از نیروی کار ارزان، کاری می کند که تولید ارزان تر از هر کشور دیگر باشد، در نتیجه سرمایه داری به شکل طبیعی تمایل پیدا می کند که تولید خود را به این کشور ببرد و به مرور زمان این تمرکز تولید به همراه خود تمرکز ثروت می آورد و به چینی ها امکان خواهد داد که در دهه های آینده پروتکل های علمی، تولیدی و تکنیکی خودشان را به وجود آورند. این واقعیت الگوی چینی است و هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد و در هر کشوری که قدرت این را داشته باشد که یارانه به کار پرداخت کند امکان پذیر است. یکی از مدل هایی که مطمئن نیستم بهترین مدل برای توسعه کشور باشد همین مدل چینی است، اما در ایران عموماً روال این بوده که یارانه را به صورت ارزی بدهیم و سرمایه های سیال را جذب کنیم که سرمایه داران از بهره بالا در کشور ما سوءاستفاده می کنند و دو یا سه سال بعد از کشور می روند و در واقع ذخیره ارزی ما را به یغما می برند و بخشی از این دلار گران قیمت و پرازش جهان را که در اختیار کشور ماست، به این صورت از گردونه خارج می کنند. البته می شود تصور دیگری کرد که دولت ایران به هر کشور خارجی که در ایران تولید کند بهای دستمزد کارگر

آن را از محل یارانه دولتی مجانی می دهد تا حداقل پول لازم برای ۱۵۰۰ کالری کارگر ایرانی فراهم شود و مابقی آن را به شرکت خارجی بدهد که آن ها تشویق شوند، در ایران بمانند. البته نباید فراموش کرد که به وجود آوردن چنین سیستمی يك مجموعه پیش زمینه و بسترسازی اساسی و عمیق را می طلبد.

نقش امپراتوری آمریکا را در این سیستم جهانی چگونه ارزیابی می کنید؟ آن چیزی که امروز در دنیا اتفاق می افتد و شاهد آن هستیم ثمره وجود يك تناقض اصلی است: ایالات متحده که موتور اصلی جهانی شدن است و نهاد های اصلی جهانی شدن سرمایه را نیز در اختیار دارد، نقش تاریخی خود را که در واقع حرکت به سوی جهانی شدن است بازی نمی کند و بیش تر منافع خود را به مجموعه منافع جهانی شدن ترجیح می دهد در واقع در موارد متعددی به يك سیاست حمایتی متوسل می شود. این حمایت از روند جهانی شدن که در دولت کلینتون تا حد بیش تری مورد توجه بود، در دوران دولت بوش به کلی متوقف شد و این یکی از تناقضات اصلی جهانی شدن است و بحرانی است که امروز شاهدش هستیم. نباید فراموش کرد که جهانی شدن یکبار در قرن نوزدهم به وجود آمد و موتور جهانی شدن در آن روزگار انگلیسی ها بودند. آن ها در آن دوران انتخاب مشابهی کردند و نتیجه این امر یعنی متوقف شدن منافع جهانی به نفع انگلستان بود که موجب بروز جنگ های متعدد در اروپا شد. امروز عوامل متعددی در روشن نگه داشتن موتور جهانی شدن موثرند که نسبت به گذشته بسیار قوی تر و متنوع ترند. در نتیجه پیش بینی می شود که ایالات متحده یا در مجموع يك امپراتوری فاسد است یا با پذیرش و عقب نشینی در مقابل این امر، روند جهانی شدن را در جهت اصلی که باید قرار داشته باشد به پیش نمی برد مبارزه سیستماتیک برضد سازمان ملل که یکی از نهادهای اصلی و قانونی جهان به شمار می رود از مواردی است که ما در سیاست های ایالات متحده مشاهده می کنیم. از طرف دیگر مراکز مختلف مرکز مالی در سطح جهان در حال شکل گیری است. اروپای جدید در تنها پدیده ای که موفق بوده، مساله پدید آوردن یورو است. اگر چه پول یورو برای اروپایی ها خیلی گران تمام شد و قدرت خریدشان را کاهش داد ولی به صورت بالقوه امکان يك پول جایگزین برای دلار را به وجود آورد. چیزی که قبل از آن وجود نداشت. یکی از خطرات عمده ایالات متحده اروپا برای آمریکا وجود يك یوروی قوی است. با وجود این که بانک مرکزی اروپا نمی خواهد يك سیاست فعال تری دنبال کند و یورو را به عنوان پول آلترناتیو دلار در سطح جهان، مطرح کند می بینیم که یورو تبدیل به يك پول آلترناتیو شده است. بسیاری از متحدان درجه يك

آمریکا، پول هایشان را به صورت یورو ذخیره می کنند و بالا بردن قیمت یورو تنها به دلیل سیاست های پولی آمریکا نیست بلکه بیش تر به این دلیل است که برای یورو يك تقاضای واحد در سطح جهان وجود دارد. مثل کشورهای عربی. از طرف دیگر چین به يك قدرت مالی بزرگ تبدیل شده است و بخش بزرگ اوراق قرضه آمریکا توسط چین خریداری می شود. چین برای ایالات متحده يك متحد مشکوک است. واقعیت این است که ایالات متحده، چین را به صورت یار و همراه نمی بیند، به همین دلیل تلاش می کند که به بحران بین چین و ژاپن دامن بزند و دوم این که با وعده های مثل بردن ژاپن به شورای امنیت موقعیتی را به وجود آورد که اگر روزی چینی ها خواستند در مورد اوراق قرضه آمریکا به آن ها فشار بیاورند، آن ها جایگزین ژاپن را داشته باشند.

این حقیقت دارد که اگر آمریکا در خاورمیانه به این شکل درگیر نمی شد بحث رویارویی او با چین شکل واقعی تری می گرفت، اما به نوعی جریان های خاورمیانه مانع شده که آمریکا با چین روبه رو شود؟

نمی دانم تا چه حد می توان این حرف را پذیرفت. ولی در واقع این تابع دچار يك تناقض اساسی شده است و آمریکا هم مثل امپراتوری های مشابه خودش، با دشواری هایی روبه روست. زیرا ایفای نقش امپراتوری در سطح جهان هزینه های بسیار سنگینی دارد و این هزینه ها هستند که امپراتوری را در نهایت به زانو در می آورند همان طور که در تاریخ بارها و بارها تکرار شد چه در مورد امپراتوری روم و چه در مورد امپراتوری اسپانیا. اسپانیا در حالی که تمام طلا و جواهرات دنیا را غارت می کرد و بیش ترین ثروت تاریخ را جمع آوری کرده بود کشوری بود که در نهایت در اثر ورشکستگی مالی از اریکه قدرت پایین آمد. امروز ایالات متحده آمریکا با هزینه های ممتد و طولانی روبه روست، چه در مورد اروپا و چه در مورد هزینه کردن برای این که نیروهای نزدیک به خودش را به قدرت برساند. این مساله به همان اندازه که در مورد اروپای غربی درست است، در مورد اروپای شرقی هم مصداق دارد. اگر چه هزینه های نظامی سابق وجود ندارد ولی باید به تمام این کشورها کمک کرد و سرمایه گذاری کرد و جریانات فکری مختلف را هدایت کرد. تمام این موارد هزینه زیادی دربردارد. در مورد جنگ عراق صحبت به کلی متفاوت است. جنگ عراق برای آمریکا تبدیل به يك باتلاق سیاسی و مالی شده است. امروز هیچ دورنمایی وجود ندارد که آمریکا بتواند در کوتاه مدت این روند را بهبود بخشد. مسایل دیگری مانند تروریسم هم

هزینه بسیاری برشانه آمریکا تحمیل کرده است و حتی سازوکارهای درونی را در آن کشور زیر سوال برده است. نباید فراموش کرد که یکی از زمینه های مهم اتوریته و چانه زنی آمریکا، قدرت مهاجرپذیری است که تروریسم این مهاجرپذیری را به شدت مختل کرده است و عملاً حرکت و ترانسپورتهی که در طول تاریخ یکی از موتورهای اصلی حرکت اقتصاد آمریکا بوده است، با موانع جدی روبه رو شده و هزینه های زیادی پیدا کرده است. خیلی با مزه است که امروز سفر کردن از این شهر به آن شهر چندان گران نیست. ولی تاکسی فرودگاه گاهی سه برابر قیمت بلیت هواپیما را دارد. قیمت بلیت هواپیما سر جای خودش باقی است و شما باید هزینه های مختلفی را پرداخت کنید تا امنیت شما تامین شود. يك مجموعه پر تلاطم با بحران های متفاوت که ایالات متحده با آن روبه رو است و مساله عراق که این کشور را به نوعی مرکز حملات تروریستی در سطح جهان قرار داده است.

با توجه به این مسایل هم می بینیم که مثلاً هنوز در آمارهای جهانی بالاترین انباشت سرمایه را آمریکا دارد. یا درآمد سرانه آن بسیار بالاست. خود این ها آیا عواملی نیستند که آمریکا بتواند به این جریان ادامه بدهد؟

نه. این وضعیت مشابه تمام امپراتوری ها قبل از ورشکستگی است. این مساله در مورد انگلستان قبل از جنگ دوم جهانی هم صدق می کرد. آمریکا امروز بدکارترین کشور جهان است. آمریکا به اعتبار دلار، پولی را خرج می کند که ندارد و نباید فراموش کرد که از لحاظ تاریخی هم آمریکا بخشی از بحران های تاریخی خود را با دلار حل کرده است. این وضعیت تا وقتی امکان پذیر خواهد بود که کسی به این وضعیت اعتراض جدی نکند. فکر نمی کنید این نوع جدید امپراتوری که آمریکا شاید تنها نمونه اش باشد با امپراتوری های قبلی از لحاظ ویژگی ها، شرایط تاریخی و بعد سرمایه داری متفاوت باشد؟

بی شك آمریکا ویژگی های خاص خودش را دارد و هیچ دوامپراتوری شبیه هم نیستند. ولی قوانین عمومی که در حال شکل گیری است این شك را به وجود می آورد که آمریکا هم احتمالاً از این بحران ها جان سالم به در نخواهد برد. پدیده جهانی شدن در درون خودش با وجود يك امپراتور تناقض جدی دارد. جهانی شدن سرمایه داری یعنی وجود قوانین سرمایه داری ثابت و مساوی برای تمام کشورها و تمام جوامع، این یعنی جهانی شدن، حتی در چارچوب سرمایه داری. آن چیزی که آمریکا را از بین می برد نه ضرورتاً مخالفت سیاسی این کشور یا آن کشور، بلکه تناقض آمریکا با قوانین جهانی شدن است

که هر روز شدیدتر می شود. آیا این پدیده در آینده نزدیک اتفاق می افتاد یا در آینده دور، کسی نمی تواند پیش بینی کند. ولی پدیده های آن در گوشه و کنار جهان به چشم می خورد. حادثه های متفاوت سیاسی هم می تواند این روند را تشدید بکند. اگر تروریست ها موفق بشوند حادثه های بزرگ در آمریکا به وجود آورند بحران دلار جدی خواهد شد و جدی شدن بحران دلار، روز مرگ آمریکاست.

آمریکا از لحاظ مالی از بین خواهد رفت نه از لحاظ نظامی. به نظر من نشانی بزرگ مرگ آمریکا روزی است که انگلیس ها به یورو می پیوندند. اگر این اتفاق روزی از لحاظ سیاسی بیفتد آن روز، روز شروع مرگ امپراتوری آمریکاست.

چرا این اتفاق الان نمی افتد؟

به دلایل متفاوتی این اتفاق نمی افتد. هنوز هیچ کس نمی تواند عواقب و عوارض سقوط دلار به عنوان پول مرجع را در سطح جهانی پیش بینی کند. دوم این که پولی که باید به صورت آلترناتیو دلار عمل کند هنوز آمادگی ندارد. این پول ضرورتاً لیره استرلینگ نخواهد بود. این پول در شرایط فعلی جهان می تواند یورو باشد.

یورو هم امروز نه آمادگی اقتصادی اش را دارد و نه رفورم های عمومی که در سیستم بانکداری اروپا لازم است، اجرا شده که این امکان را به یورو بدهد که به عنوان پول جهانی عمل کند واقعیت این است که یورو امروز چه ما بخواهیم و چه نخواهیم دارد نقش محکم تری در برابر دلار پیدا می کند و يك لحظه معین هم ممکن است این اتفاق بیفتد.

در بخش اقتصادی بی شك نباید نقش قدرت های بزرگ و ابر صنعتی را که در حال شکل گیری هستند فراموش کرد مانند چین و هند که کشورهایی هستند که در ۲۰ سال آینده بخش بزرگی از تولیدات را به خودشان اختصاص خواهند داد و پیوند مجددی با تاریخ و گذشته شان به وجود می آورند.

نباید فراموش کرد که تا قبل از سال ۱۹۰۰، یعنی در آغاز قرن نوزدهم در سال ۷۵،۱۸۰۰ درصد تولید جهانی در چین و هند تولید می شد و به وجود آمدن انقلاب صنعتی در انگلستان، رشد سیستم استعماری در این کشور و جنگ های استعماری از جمله دو جنگ تریاک نقش چین و هند را در سال ۱۹۰۰ به ۷/۵ درصد تولید جهانی رساند و این پروسه در حال حاضر به شکل بر عکس در حال شکل گیری است. این ها همه عواملی است که با سرنوشت امپراتوری تناقض دارد و نمی شود وقتی بخش بزرگی از تولید در جای دیگری اتفاق می افتد کشوری مثل آمریکا بخواهد و اراده کند که تصمیمات اصلی در مورد جهان توسط او گرفته شود.

جهانی شدن، حتی جهانی شدن صنعتی با وجود امپراتوری آمریکا در تناقض قرار دارد. آیا نقد این وضعیت با شرایط بحرانی که جهان با آن روبه روست و جنبش چپ در سطح جهان آن را مطرح کرده، هسته زاینده به وجود آوردن راه حل های آلترناتیو است؟

خوشبختانه یا بدبختانه هیچ آلترناتیو شکل گرفته ای وجود ندارد و این در شرایط فعلی به نظر من چیز بدی هم نیست. اساساً نمی دانم آیا اراده بشری این است که برای سرمایه داری آلترناتیوی به وجود آورد یا این به عهده خود سرمایه داری است که از درون دل خودش شکل های آلترناتیو تولیدی به وجود آورد.

آن چیزی که ما امروز می توانیم انجام دهیم و تجربه تاریخی اش را داریم در بند کشیدن سرمایه داری در چار چوب دولت های مدنی و دموکراسی است. این وظیفه ای است که بر عهده تمام نیروهای دموکراتیک و مترقی جهان قرار دارد. به وجود آوردن مدل های تولیدی دیگری به غیر از سرمایه داری ضرورتاً محتاج زاینده اراده بشر نیست. این زاینده عوامل متعددی است که بی شک تکنولوژی یکی از هسته های اصلی آن است.

در آینده چنین مدل تولیدی قابل پیش بینی است ولی فکر نمی کنم که دو سال قبل از به وجود آمدن اینترنت کسی می توانست به چنین چیزی فکر کند. از لحاظ تاریخی هم این مساله درست است. در کشورهایی مثل ایران، چین و هند رشد سرمایه داری سابقه ۱۵۰۰ ساله دارد. ایران در آستانه حمله مغول دارای شهری است مثل نیشابور با ۳۰۰ هزار نفر جمعیت که در آن کارگاه هایی با ۷۰ نفر کارگر وجود داشته است. با این وضع سرمایه داری به عنوان فرماسیون غالب در ایران هرگز مسلط نشد. در اروپا همین کارگاه در کنار سیستم فئودالی وجود داشته ولی انقلاب صنعتی و تولیدی لازم بود تا آن چنان تمرکز ثروت و سرمایه ای به وجود آید که شهرها به وجود آیند. امروز پیش بینی آن چیزی که فرماسیون غالب خواهد بود و جایگزین سرمایه داری می شود تا حدودی غیر ممکن است. ولی بی شک یک چیز درست است و آن این که فرماسیون جدید با اراده این آدم یا آن آدم به وجود نخواهد آمد. بزرگ ترین ماجراجویی تاریخ، ایجاد سوسیالیسم با اراده بشری بود که ما عوارضش را دیدیم و فقط ثمره اش یک سیستم متمرکز دولتی بود که قدرت تولیدی اش در دراز مدت توان رقابت با سرمایه داری را نداشت. سرمایه داری را به نظر من سیستمی از پا در می آورد که بتواند در تمام زمینه های مختلف زندگی راه حل هایی قوی تر و مؤثرتر ارائه دهد.

شما اشاره کردید که رسانه ها افیون توده ها هستند! چرا و از چه زاویه ای رسانه ها را تا این حد مخرب عنوان می کنید؟

رسانه ها خودشان بخشی از سیستم مصرف هستند و در واقع تریاک توده ها مصرف است.

یعنی می گوید وقتی فردی در رای گیری شرکت می کند در جهتی رای می دهد که رسانه ها شکل داده اند؟

تمام متفکرین غرب این را تایید می کنند که نقش رسانه ها در غرب در تهییج افکار عمومی اساسی است. این تصادفی نیست که یک سال و نیم بعد از ۱۱ سپتامبر بیش تر از ۸۰ درصد آمریکایی ها فکر می کنند که صدام حسین جزو کسانی بوده است که در این حادثه نقش داشته است. این ها یک سیستم خیلی پیچیده و کامل دارند که از طریق

آن افکار عمومی را شکل می دهند. در غرب رسانه ها با نشان دادن تنوع ظاهری افکار کاملاً این قدرت را دارند که بخش اعظم افکار عمومی را به شکل دلخواه در بیاورند.

اگر به فهرست صد نفره ثروتمندان جهان هم نگاه کنید در بین آن ها همیشه تعدادی از این سردمداران امپراتوری های رسانه ای دیده می شود.

تجارتی که پشت رسانه است بزرگ ترین تجارت است. برای این که همان طور که گفتم رسانه ها بخش اصلی سیستم مصرف هستند و تبلیغات رسانه ها در جهت مصرف بیش تر است. همه چیز در این حالت از آدم ها، روابط شان، سیستم آموزشی، سیستم فرهنگی و... تبدیل به کالا می شود و جنبه مصرفی پیدا می کند و خود انسان ها اولین کالاهای مصرف شده در این سیستم هستند.

اگر از بیرون به قضیه نگاه کنیم تصور نمی کنید خود نظریات چپ هم ممکن است دموکراسی را به چالش بکشد؟ یعنی اگر در نظام سرمایه داری همه چیز به کالا تبدیل شود در نظریات چپ همه چیز به هیچ تبدیل می شود. یعنی اگر بخواهیم به تمام انسان ها در يك قالب نگاه کنیم باز هم دموکراسی با مشکل مواجه می شود زیرا لازمه اولیه دموکراسی این است که فرد و امنیتش به رسمیت شناخته شود؟

من به این معنی نظریات مارکس را قبول ندارم و فکر می کنم که مارکس قبل از مرگش قبل از همه این حرف را زده است. او گفت که من در این صورت تنها چیزی که نیستم مارکسیست است مارکسیسم يك روش است که روش آن به شدت تغییر می کند، خیلی بامزه است آن ها که مدعی علمی بودن تفکر مارکسیسم هستند، به جای این که از آن دفاع کنند به این جمله یا آن جمله مارکس تکیه و فکر می کنند بعضی از حرف هایش ارزش فراتاریخی دارد. در صورتی که این طور نیست. من چیزی را امروز می بینم و آن این که پرچم دموکراسی از دست سرمایه داری خارج شده است.

این که این پرچم را چه کسی باید بگیرد خودش جای سوال دارد؟

به نظر من مجموع نیروهای مترقی باید این پرچم را بگیرند. شما می بینید که در بعضی موارد متدهای سنتی قدرت مثل کلیسا زیر فشار جهانی شدن و فشارهای رسانه ای که در واقع به تخریب ارزش های فرهنگی منجر می شود به نیروهای مقاومت می پیوندند. نمونه پاپ ژان پل دوم نمونه ای بارز است. این آدم با تمایل و فشار CIA برای فروپاشی لهستان به قدرت رسید ولی در آخر عمر جزو کسانی بود که به شدت علیه سیاست های جنگ طلبانه آمریکا موضع گرفت.

عناصری که امروز مقاومت در سطح جهان را تشکیل می دهند فقط نیروهای چپ نیستند بلکه يك مجموعه نیروهای عمومی هستند که زیر فشار جهانی شدن سرمایه، پرچم دموکراسی را بر می افرازند.

سازوکار در دست گرفتن آینده پرچم دموکراسی که باید نیروهای مترقی آن را در دست بگیرند به چه شکل است و نظام سرمایه داری تا چه اندازه اجازه می دهد که این مسیر در این راه طی می شود؟

نظام سرمایه داری در این جهت حرکت می کند که تمام دولت های محلی را از بین ببرد.

از بین رفتن دولت های محلی به خودی خود مفهوم دولت جهانی را مطرح می کند. مفهوم دولت جهانی باز هم مفهوم دموکراسی را در سطح جهان به گونه ای دیگر تعریف می کند.

آیا این تحول مثبت است یا منفی؟ اگر این دولت جهانی بخواهد همان راهبردها و قوانین سرمایه داری را در سطح جهانی پیاده کند آن وقت چیزی از دموکراسی باقی نمی ماند.

آن چیزی که مسلط است، تشکیل دولت جهانی است. این که این دولت جهانی از همان روز اول به وجود آمدنش می تواند صددرصد دموکراتیک باشد يك مقدار ایده آلیستی است و این در واقع محتوای تحول جهانی را نشان می دهد و تناقض این دولت جهانی هم در واقع همین خواهد بود.

فکر نمی کنید ترس از تشکیل يك دولت جهانی سرمایه داری است که این مخالفت ها را به وجود آورده است؟

این مساله ربطی به دولت جهانی ندارد بلکه از بین رفتن دولت های محلی است که این مخالفت ها را به وجود آورده است.

شما گفتید که از بین رفتن دولت های محلی در نهایت منجر به تشکیل يك دولت جهانی می شود؟

امروز حتی این مساله مطرح نیست. امروز بزرگ ترین مانع برای تشکیل دولت جهانی، امپراتوری آمریکا است. آمریکا به هیچ وجه نمی خواهد جهانی شدن به این سمت حرکت کند زیرا مدل این جهانی شدن با منافع آمریکا تعارض دارد و آمریکا می خواهد منافع اش را حفظ کند.

همان چیزی که آمریکا آن را در قالب دکترین نظام نوین جهانی مطرح کرده است؟

امروز تمام عناصر این دکترین زیر سوال رفته است حتی در خود آمریکا. آن چیزی که در دستور روز جهانی است دولت جهانی است نه از موضع دموکراتیک بلکه از موضع سرمایه داری و آن چیزی که در دستور روز گروه های دموکراتیک است تلاش برای دموکراتیزه کردن هر چه بیش تر همین نظام سرمایه داری است، با نقد هر چه بیش تر سازوکارهای درون سرمایه داری که دموکراسی را از محتوای خودش خالی کرده است. این يك جنگ تاریخی است که تمام تلاشش بر سر این است که تعریف بکند چگونه سرمایه داری را می توانیم در چارچوب قوانین مدنی از نو به زنجیر بکشیم البته این را هم اضافه کنم که تشکیل دولت های رفاه یکی از تجربیاتی بود که در همین جهت شکل گرفت که نشان داد اگر سرمایه داری در چارچوب قوانین سرمایه داری به بند کشیده شود، هم سرمایه داری جنبه تولیدی خودش را حفظ می کند و هم ویرانی های طبیعی خود را در جوامع به نوعی به يك تعادل و منطق عمومی می رساند و این چیزی است که در دستور کار نیروهای دموکراتیک قرار دارد و این که آیا به آن می رسند یا نمی رسند فعلاً معلوم نیست.

به نظر می رسد تا يك دولت جهانی که قوانین مدنی را حاکم کند نباشد، دولت های

رفاه هم در این قالب و بدون در نظر گرفتن محیط بیرونشان محکوم به شکست هستند. دولت آلمان در این رابطه يك نمونه عینی است. این طور نیست؟

برای سرمایه داری محلی هیچ چیزی راحت تر از این نیست که تحت این عنوان که رقابت وجود دارد تمام قوانین محلی را زیر سوال ببرد. این بهانه وجود دارد و آن چیزی که در آلمان و فرانسه اتفاق افتاده، به دلیل رقابت شدید است که باید تمام قوانین اجتماعی را زیر سوال ببرد. ولی این واقعیت ندارد و نمونه های تاریخی این موضوع را ثابت می کند. رشد اقتصادی بالا در اروپا در کشورهای بوده است که قوانین اجتماعی خیلی قوی داشته اند و این نظریه بیش از این که يك واقعیت باشد يك سفسطه است برای یورش به دستاوردهای اجتماعی.

ولی حالا باید ببینیم با يك موتوری مثل چین چه بلایی به سر کشورهای سرمایه داری می آید. وجه غالب دیگرش وحشتناک است. یعنی به نام رقابت ما باید سطح زندگی همه مردم را مساوی پایین ترین دستمزدها در سطح جهان کنیم اگر قرار باشد این منطق چیره شود امروز بحث چین خواهد بود. فردا بحث جاهای دیگر مطرح خواهد شد و سیستم به آن سمتی پیش می رود که دستمزدها را بر اساس حداقل نگه دارد. بر اساس این واقعیت سیستم مصرفی روز به روز گسترش می یابد و این خطر، خطر بزرگی است. براساس این منطق فردا از ایران تا آلمان و تا آمریکا همه باید دستمزد کارگر چینی را بگیرند تا چرخ بچرخد. این درست همان چیزی است که نیروهای مترقی نباید اجازه بدهند که رخ دهد.

به عنوان آخرین سوال فکر می کنید نیروهای مترقی چقدر در این راه شانس موفقیت دارند؟

آن چیزی که تحول جهان را در کنار نیروهای مولد به وجود آورده است، مبارزه بشر برای زندگی بهتر بوده است که در نهایت مقاومت را به عنوان يك مفهوم فکری در بشریت رشد داده است و فکر وقتی که شکل بگیرد تبدیل به يك قدرت مادی می شود. بارها و بارها در طول تاریخ این اتفاق افتاده است و هیچ دلیلی وجود ندارد که امروز اتفاق نیفتد.